

میرزا سلیمان خان، معتمد الدوله، بصیر الممالک و جمعی از سیدهای کاشی که از دست نایب حسین آمده بودند و عارض بودند، نشسته بودند. مستوفی الممالک بیرون آمده رفتند تو باغ بزرگ مسعودیه، قدری سرپا و (در حال) راه رفتن پذیرائی کردند. بعد سوار شده رفتند به در خانه. من هم آمدم منزل اقبال الدوله مدتی با او صحبت کرده. از آنجا رفتم منزل فرمانفرما: قوام الدوله، صدیق السلطنه و بهاء الدوله بودند. صرف نهار را هم آنجا کردم. بعد از نهار مؤید الدوله و موقر الدوله آمدند، بودیم تا عصری. ناصر الدوله، محمد ولی میرزا پسرش هم بودند. عصری با فرمانفرما سوار در شگه شدیم که فرمانفرما بیاید من را برساند منزلم. توی میدان توپخانه میرزا عزیزالله را ملاقات کردیم به من یک اشاره ای کرد، معلوم شد با من کاری دارد. من به فرمانفرما گفتم من اینجا پیاده می شوم. پیاده شدم. میرزا عزیزالله گفت معترض الطباء مدیر روزنامه تنبیه منتظر شماست پیاده رفتیم منزلش. گله گزاری در خصوص روزنامه کردم. او هم عذرخواهی کرد و قرار گذارد جبران بکنند. بعد آمدم منزل. آقای شعاع السلطنه هم از حمایت دولت روس خارج شده است همین روزها وارد ایران خواهد شد و به طهران می آید.

پنجشنبه ۲۰ شهر صفر ۱۳۳۳

زیارت اربعین را خوانده، سوار شده بر حسب وعده مستوفی الممالک رفتم منزل اقبال الدوله. مستوفی الممالک، مسرور السلطنه، اسعد الملک، مبین الدوله بودند قدری صحبت کرده، بعد صاحب اختیار هم آمد. بعد رفتم بروم خانه میرزا محسن، برادر صدرالعلماء روضه. توی مسجد شاه سردار منصور را دیدم که از آنجا می آید. گفت روضه تمام شده است. با او برگشته آمدم با هم سوار شده. رفتیم منزل سردار معتمد احوالپرسی. بعد سردار منصور من را برد منزل خودش. نهار هم من را نگاه داشت. بعد آمدم منزل. قدری روزنامه نوشته. بعد پیاده رفتم منزل معین السلطان روضه، جمعی

بودند. امجدالدوله، ظفرالسلطنه، مؤیدالدوله، عمیدالدوله، حاجی امین الخاقان، سردار منصور، عمیدالملک، هرمز میرزا، علاءالملک، و صدرالسلطنه هم بودند. اخبارات تازه این است که: روزنامه‌های فوق‌العاده تمام از فتوحات عثمانی نوشته بودند. قشون روس با قنسول روس تبریز را تخلیه کرده رفته‌اند در مرند اردو زده‌اند و قشون روس که در سایر نقاط آذربایجان بودند، آن‌ها هم در مرند جمع شده‌اند. قشون عثمانی وارد تبریز شده‌اند. خیلی اهل تبریز از آنها خوب پذیرائی کرده‌اند، نقل و شیرینی ریخته‌اند سرشان. قنسول انگلیس و فرانسه هم از تبریز رفته‌اند. آرامنه هم هر چه بودند از شهر خارج شده به طرف روسیه می‌روند. بصره را هم انگلیس‌ها متصرف شده‌اند. طرف قفقاز قشون عثمانی خیلی پیشرفت کرده است.

جمعه ۲۱ شهر صفر ۱۳۳۳

سوار شده رفتم به در خانه، توی باغ دیدم موثق‌الدوله، اعتمادالسلطنه خلوت نشسته‌اند من هم رفتم نشستم مدتی صحبت کردیم. رفتیم عمارت ایض صرف نهار کرده، بعد آمدم توی باغ قدری راه رفته. حضرت ولیعهد تشریف آوردند مدتی با ایشان توی باغ گردش کرده صحبت می‌کردیم. بعد رفتیم با حضرت ولیعهد سوار کرجی شده در حوض جلوی بادگیر به قدر نیم ساعت سوار بودیم و صحبت کردیم. گاهی من پارو می‌زدم، گاهی حضرت ولیعهد پارو می‌زدند. بعد رفتیم در اطاق شمس‌العماره که عجالتاً منزل حضرت ولیعهد است صرف چائی کرده، دو دست شطرنج بازی کرده بعد آمدم عمارت ایض پیش موثق‌الدوله، بعد با هم سوار شده آمدم منزل ظهیرالاسلام روضه. جمعی آنجا بودند: صدرالعلماء، علاءالملک، صدرالسلطنه، مصدق‌السلطنه، نظام‌السلطنه و سهم‌الملک. بعد هم اعتضادالسلطنه، مجدالدوله و احتساب‌الملک آمدند. ظهیرالاسلام و انتظام‌السلطنه هم آمدند. غروب برخاسته آمدم منزل.

شنبه ۲۲ شهر صفر ۱۳۳۳

با آمیرزا آقاخان سوار شده رفتم خانه نظام السلطان، احوالپرسی افتخار السلطنه. قدری در حیاط بیرونی پیش نظام السلطان نشسته صحبت کردیم. بعد رفتم اندرون پیش افتخار السلطنه احوالش قدری بهتر بود. بعد آمدم منزل عصر رفتم حمام. حمام خودمان را امروز گرم کرده بودند. عصری مقبل الدوله آمد. بعد با آمیرزا آقاخان و مقبل الدوله سوار شده رفتیم توی میدان توپخانه. مقبل الدوله رفت. من با آمیرزا آقاخان رفتیم منزل فخرالاسلام تا دو ساعت از شب گذشته آنجا بودیم. بعد آمدم منزل.

یکشنبه ۲۳ شهر ۱۳۳۳

سوار شده رفتم دیدن امیر نظام، مدتی است از همدان آمده است. در وکالتش هم بعضی ایرادات کرده بودند ولی گذشته. سردار اکرم پسرش بود مدتی صحبت کردیم. بعد از آنجا آمدم منزل صمصام السلطنه. شاهزاده احتشام الدوله و نوه هایش که پسرهای سالار مسعود پسر سردار ظفر هستند بودند. بعد علاء الملک و سردار گل آمدند مدتی صحبت کردیم از آنجا برخاسته سردار گل با من نشست توی درشگه رفتیم رو به منزل. سردار گل من را به اصرار برد منزل. مدتی صحبت کرده صرف نهار کردیم. عصری سوار شده رفتیم به در خانه. وزیر دربار در اطاقش (در) قصر ایض بود. شاهزاده عزالدوله که از حمایت روسها خارج شده آمده بود به در خانه حضور اعلیحضرت و تشکرات کرده بود. فرمانفرما هم بود. من رفتم در عمارت شمس العماره حضور حضرت ولیعهد مشرف شدم. در توی باغ در خدمتشان راه رفته صحبت می کردیم. قشون روس به کلی از تبریز و آذربایجان رفته، قشون عثمانی هم اطراف تبریز هستند. تلگرافی زده اند که حاکم آذربایجان را زودتر بفرستید. کسبه و تجار طهران هم استدعا کرده اند که حضرت ولیعهد، فرمانفرمای کل آذربایجان را زودتر روانه بکنید چون سر روسها هم عجالاً

خوب گرم است و از هر طرف به دولت روس فشار آوردند، این است که موقع مقتضی شده که حضرت ولیعهد زودتر بروند آذربایجان. دو سه روز است هم که مشغول همین کار هستند که تهیه حضرت ولیعهد را ببینند که به همین زودی حضرت ولیعهد حرکت بفرمایند رو به تبریز. دور نیست که تا ده پانزده روز دیگر حضرت ولیعهد حرکت بفرمایند. بعد آمدیم توی اطاق مجدالدوله حضور حضرت ولیعهد مدتی نشسته با هم صحبت می کردیم. ولیعهد بی نهایت دستپاچه است از برای حرکت کردن. دو مرتبه هم فرستاده رئیس الوزراء را خواست، او هم در جواب پیغام کرد؛ که مشغول خدمات راجع به ولیعهد هستم. باری اعلیحضرت همایونی هم خیلی میل دارند که حضرت اقدس جد بزرگوارشان^۱ از حمایت دولت روس خارج بشوند. ولی حضرت اقدس از شدت ترس و سوءظنی که دارند راضی نمی شود. صاحب اختیار از طرف رئیس الوزراء آمد مدتی با ولیعهد خلوت کرد. تا نزدیک غروب باز من را خواسته مدتی صحبت کرده، تشریف فرمای اندرون شدند. بعد من هم آمدم منزل. امروز در مجلس شورای ملی اعتبار نامه ها تمام شد. مجلس علنی افتتاح شده بود. جمعیت زیادی بودند. «شارژدافر» آلمان با جبروت تمام رفته بود تماشا.

دوشنبه ۲۴ شهر صفر ۱۳۳۳

پیاده رفتم مسعودیه، پیش مستوفی الممالک. مستوفی الممالک بعد رفت خانه نظام الملک. می خواهند نظام الملک را پیشکار حضرت ولیعهد بکنند که برود آذربایجان. من هم آمدم شب به جانی نرفتم قدری کسل بودم.

سه شنبه ۲۵ شهر صفر ۱۳۳۳

عصری سوار شده رفتم به در خانه توی باغ قدری با وزیر دربار راه رفته صحبت

کردیم. نظام‌الملک پیشکاری مملکت آذربایجان را قبول کرده. مجدالملک هم رئیس در خانه حضرت ولیعهد شده است. جمعی را هم از نوکرهای شاه شهید و مرحوم مظفرالدین شاه از برای خدمت حضرت اقدس ولیعهد و از برای حکومت‌های جزء آذربایجان معین کرده‌اند. چون هنوز معین نیست رفتنشان، و سمتی ندارند ننوشتیم. باری علی‌الحساب مجدالملک برای پیشکاری در خانه. نظام‌الملک هم برای پیشکاری، در واقع حکومت آذربایجان (معین شده‌اند). بعد با وزیر دربار سوار شده رفتیم خانه مرحوم شیخ سیف‌الدین روضه. از آنجا رفتیم خانقاه مرحوم میرزا حسن، مرشد ظهیرالدوله. حضرات سر مقبره روضه می‌خواندند. مقبره را آئینه‌کاری و ازاره‌اش را کاشی‌کاری خوبی کرده‌اند. یمین‌الدوله، سپهدار، سیف‌الدوله، حاجب‌الدوله، قوام‌الدوله، صدیق‌السلطنه، نظام‌السلطان، مشکوة‌الدوله و جمعی بودند. بعد با مشکوة‌الدوله آمدیم خانه اشرف‌السلطنه، چون برادرش مرحوم شده از او دیدن نکرده بودم. قدری آنجا نشسته، بعد آمدم منزل. اخبارات تازه این است که: قنسول روس مقیم اردبیل را بعضی می‌گویند کشته‌اند، بعضی می‌گویند زخم‌دار شده است. قشون روس هم از تبریز خارج شده، نزدیکی سرحداتشان اردو دارند. یک مقداری قشون عثمانی هم در طرف تبریز هستند. قشون روس که در قزوین بود، حرکت کرده رفت به طرف روسیه. ولی یک منزل که رفتند وزیر مختار روس مقیم طهران تلگراف کرد که نروند. دو روز از برای خاطر وزیر مختارشان ماندند. وزیر خارجه روس هم به رئیس (قشون) روس مقیم قزوین تلگراف کرده بود که: قشون قزوین در قزوین بماند، نروند. رئیس قشون گفته بود من مطیع اوامر وزیر جنگ هستم او بایست دستور بدهد ولی برای خاطر وزیر مختار ما به تأتی حرکت خواهیم کرد. هنوز دستوری نرسیده است ولی چند نفر صاحب‌منصب قزاق مجدداً به قزوین آمده‌اند. روس‌ها عجالتاً سکوت اختیار کرده‌اند. روزنامه نویس‌ها هرچه دلشان می‌خواهد بر ضد روس‌ها می‌نویسند. از علمای کربلا و

نجف هم حکم‌های متعدد آمده، مبنی بر حکم جهاد، مردم از ذلت روس و فاتحیت عثمانی، اظهار خوشحالی و مسرت می‌کنند. به روس‌ها فحش می‌دهند آنها هم سکوت می‌کنند. بعضی‌ها هم در شهر بر ضد اعلیحضرت مشغول کارکردن و دسته‌بندی کردن هستند. از قراری که می‌گویند پول‌ها خرج کرده و می‌کنند که تغییر سلطنت بدهند. یک دسته برای ناصرالدین میرزا مشغول کار هستند، یک دسته برای شعاع‌السلطنه، از علما. وزرای سابق، شاهزاده‌گان، اصناف و کسبه و... و... و...

دو ماه و نیم قبل من به حضرت اقدس خودمان گفتم ملتفت باشید که با این وضع نمی‌گذارند نوه شما به این راحتی سلطنت بکند. فکر نوکر خوب بکنید. دور و بر شاه را آدم‌های خوب بگمارید. الان اجزای شاه، راپرت‌چی و خفیه‌نویس و همان‌ها که خیال تغییر سلطنت را دارند هستند. با آنها هم دست هستند. تمام این مطالب و خیال بعضی از مردم و شاهزادگان و وزاری سابق را من به حضرت اقدس عرض کردم. گوئی من این حرف‌ها را به دیوار زده‌ام، هیچ نگفت و هیچ نکرد. حضرات تازه فهمیده‌اند که بعضی‌ها در کار هستند و دارند خشک و خالی از آب حقام دوست می‌گیرند. تازه به صرافت افتاده‌اند، روزها از طرف اعلیحضرت از مردم احوالپرسی می‌کنند، از طرف اعلیحضرت مردم را احضار می‌کنند احوالپرسی خشک و خالی می‌کنند. وزیر دربار هم مشغول پول جمع کردن است چون می‌داند اگر وضع بهم بخورد او را نخواهند گذاشت به وزارت باقی بماند، از ترس خودش است که از قول اعلیحضرت از مردم دلجوئی می‌کند و الا دلش برای شاه و این سلطنت نسوخته است. چند نفر از سردارهای مکرری رعیت ایران را عثمانی‌ها به اسم اینکه روس فیل هستند به دار زدند.

چهارشنبه ۲۶ شهر صفر ۱۳۳۳

صبح مودب‌السلطنه آمد قدری صحبت کردیم. بعد حسب دعوت سرکار

خاصه خانم رفته امیریه. اول حضور حضرت اقدس رسیده بعد رفته خدمت سرکار خاصه خانم. شب هم با سرکار معزز الملوک ایران جون، عزیزجون و آقا جون آمدیم منزل.

پنجشنبه ۲۷ شهر صفر ۱۳۳۳

سوار شده رفته سفارت روس. چون عید سال جدیدشان بود. کارت گذاشتم. بعد رفته به در خانه. زیر عمارت ایض. وزیر دربار با جمعی نشسته بودند از قبیل مجدالدوله و حاجب الدوله. بعد یمین الدوله، عمیدالملک، مشیرحضور، معتضدالسلطنه، بهاءالدوله و کاشفالسلطنه آمدند. باقرخان هم آمد پسر ستارخان را هم آورده بود. بعد اعلیحضرت بیرون تشریف آوردند رفتیم توی خیابان، جلوی اطاق برلیان شرفیاب شدیم. بعد تشریف بردند توی اطاق، مجدداً شرفیاب شدم. احتساب الملک و بعضی از پیشخدمت ها هم بودند. یک دست شطرنج با احتساب الملک بازی کردند. من هم از برای اعلیحضرت بازی می گفتم. از احتساب الملک بردند. بعد آمدم عمارت ایض با وزیر دربار صرف نهار کردم. یمین الدوله را هم می گویند، با ولیعهد خواهد رفت تبریز. از قرار عمیدالدوله، معتمدالدوله، معتضدالسلطنه، مشیرحضور، اینها را هم می فرستند تبریز. شریف الدوله را از معاونت وزارت داخله معزول کردند به سمت کارپردازی می رود تبریز، دو ساعت به غروب مانده با مرآت الممالک سوار شده آمدیم رو به خانقاه، روضه امیرجنگ. سیف السلطنه، نظام السلطان، احتساب الملک و صدیق السلطنه بودند. سرکار معزز الملوک را هم ملکه ایران دعوت کرده بود آمده بود روضه.

جمعه ۲۸ شهر صفر ۱۳۳۳

دعاهای روز جمعه زیارت عاشورا و زیارت حضرت امام حسین را خوانده سوار شده رفته منزل مستوفی الممالک. مدتی با میرزا سلیمان خان خلوت داشتند. من هم

در اطاق دیگر با میرزا یوسف پسر مستوفی الممالک، جهانسوز میرزا و اسعدالملک صحبت می کردیم. تقریباً بعد از ظهر بود که رفتیم پیش مستوفی الممالک قدری صحبت کردیم. بعد آمدیم توی حیاط قوش های مستوفی الممالک را آوردند سیر کردند. بعد خداحافظی کرده آمدم منزل. سرکار معززالملوک تشریف بردند رو به امامزاده حسن. من هم عصر قدری کتاب و روزنامه خواندم. سرکار معززالملوک هم یک ساعت از شب گذشته آمدند از قراری که می گفتند امامزاده حسن جمعیت زیادی از هر قبیل بودند.

شنبه ۲۹ شهر صفر ۱۳۳۳

سوار شده رفتم به درِ خانه. وزر دربار، صاحب اختیار، حاجب الدوله، احتساب الملک، معتمد السلطنه، صدق الملک، امین الضرب و جمعی بودند. مجدالملک بعد هم وزراء آمدند رفتند در اطاق هیئت. «شارژدافر» آلمان هم آمده رفت پیش رئیس الوزراء. از قراری که گفتند مجل الملک که سابق کالسکه چی باشی اعلیحضرت محمدعلی شاه بود، امیر آخور ولیعهد شده می رود تبریز. اعتماد قاجار هم ناظر شده و مشیرحضور رئیس خلوت. اینها معلوم شده اند. سایر کارهای درب خانه ولیعهد را هم تعیین کرده اند. بعد شاید تغییر بکنند. اعلیحضرت هم بیرون تشریف آوردند. حضرت اقدس تشریف آوردند قدری با اعلیحضرت توی باغ باغ راه رفته. تشریف فرمای اطاق شدند. به قدر یک ساعت حضرت اقدس در حضور اعلیحضرت بودند بعد تشریف بردند دم در دیوان خانه. وزیر دربار، لقمان، آصف السلطنه و من در خدمتشان بودیم به آصف السلطنه فرمودند برو خدمت حضرت ولیعهد از قول من بگو که می خواستم بیایم شما را ملاقات کنم. تبریک تشریف فرمائی رفتن به آذربایجان را بگویم ولی چون اندرون تشریف داشتند مزاحم نشدم. عزیز السلطان و سلطان محمود میرزا را هم می خواستم به شما بسپارم. ولی اگر با خودتان ببرید ممنون می شوم و اگر هم

نبرید دلتنگ نخواهم شد. آصف السلطنه را فرستادند من را هم مقرر فرمودند بروم از رئیس الوزراء احوالپرسی کنم. خودشان تشریف بردند. من رفتم اطاق هیئت وزراء. رئیس الوزراء با «شارژدافر» آلمان خلوت کرده بودند. به قدر یک ساعت معطل شده تا «شارژدافر» رفت، پیغام را رسانده بعد آمدم بیرون. وکلای مجلس هم لایحه‌ای به خاک پای اعلیحضرت عرض کردند در جواب آن لایحه‌ای که در مجلس اعلیحضرت نطق کرده بودند. آمده‌اند وکلا برای این که کار داخل مجلس تمام است حالا منتظر هستند که دولت به مجلس خدمت رجوع بکند. من هم آمدم منزل صرف نهار کردم. از این پیغامی که حضرت اقدس به ولیعهد داده‌اند اوقاتم تلخ شده. چون چند روز پیش خود حضرت ولیعهد خیلی اصرار کردند میرآخوری کالسکه‌خانه خودشان را به من و من گفتم آلودگی من زیاد است به این جهت عذر آوردم. حضرت ولیعهد دو سه روز قبل از اعلیحضرت استدعا کرده بودند که امر بشود که من را مقرر فرمایند که در رکابشان بروم. اعلیحضرت فرموده بودند که عزیزالسلطان بایستی پیش من بماند کار شما هم همچو کاری نیست که به درد او بخورد. حکومت‌های آنجا هم قایلیت او را ندارد. باری از دادن این پیغام خلقم تنگ بود.

یکشنبه غزه شهر ربیع الاول ۱۳۳۳

دعاهای اول ماه را خواندم. حاجی امین السلطان آمدند صحبت می‌کردند نهار را هم اینجا صرف کردند بعد از نهار رفتند بی‌نهایت کسل خیالی بودم یک ساعت به غروب سوار شده رفتم منزل آقا میرزا آقاخان. از شدت خیال مثل دیوانه‌ها رفتم از دروازه قزوین بیرون طرف باغ شاه. از دروازه دولت آمدم توی شهر. آمدم منزل

دوشنبه ۲ شهر ربیع الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم به در خانه. اعلیحضرت آمدند بیرون. نظام الملک، مدبر السلطنه

پسرش با پسر کوچکش اعظم‌الملک که می‌رود آذربایجان آمد و حضور مبارک شرفیابی حاصل کرد. قدری فرمایشات فرمودند. من هم رفتم توی اطاق وزیر دربار، یعنی در عمارت ایض صرف نهار کردم. بعد معتضدالسلطنه آمد، صحبت دیشب مجلس را می‌کرد در باب وکالت حاجی آقای شیرازی که مدتهاست مطرح مذاکره است. آخر الامر با ورقه رأی گرفتند چهل و چند رأی بر ردش درآمده و دوازده رأی بر قبولش. بعد سوار شده آمدم منزل.

سه‌شنبه ۳ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم در خانه در عمارت ایض پیش وزیر دربار. صاحب‌اختیار، حاجب‌الدوله، مهندس‌الممالک، مجد‌الملک و بشیر‌الملک بودند. بعد آمدم توی باغ، قدری با سلطان محمود میرزا و آصف‌السلطنه رفته صحبت کردیم. اعلیحضرت هم آمدند بیرون شرفیابی حاصل کردیم. بعد تشریف بردند توی اطاق. من هم با سلطان محمود میرزا آمدم امیریه، حضور حضرت اقدس شرفیابی حاصل کردم. عصری مجدداً با سلطان محمود میرزا آمدم به در خانه. رفتیم حضور والا حضرت ولیعهد، توی گرجی نشسته بودند بعد آمدند بیرون. اظهار مرحمت فرمودند. بعد رفتیم توی اطاق نظام‌الملک با دو پسرش آمدند (مدبرالسلطنه و اعظم‌الملک) حضور والا حضرت ولیعهد. بعد مرخص شده رفتند. بعد من رفتم عمارت ایض پیش وزیر دربار. شام را هم پیش وزیر دربار صرف کردم. ساعت چهار آمدم رو به منزل. توی دیوانخانه و تخت مرمر. چراغ از برای ما آوردند یک صاحب‌منصب گارد هم جلوی ما اسم شب را می‌داد تا ما را از ارک بیرون کردند. بعد آمدم منزل امروز پای تلفن سرکار معزز‌الملوک با سرکار خاصه خانم دعواشان شده بود یک و به دو کرده بودند. معزز‌الملوک هم خلش تنگ بود ولی حضرت اقدس دلجوئی کرده بودند. سالار اعظم که پیکشکار و قوم امیربهداد جنگ بود مرحوم شده است.

چهارشنبه ۲ شهر ربیع الاول ۱۳۳۳

سه ساعت به غروب مانده سلطان محمود میرزا آمد. باهم سوار شده رفتیم به درِ خانه. رفتیم خدمت والا حضرت ولیعهد. دیدم زیر شمس العماره با یمن الدوله نشسته اند صحبت می کنند. رفتیم توی اطاق چند دست شطرنج بازی کردیم. مجد الملک هم آمد قدری بود و رفت. مصدق السلطنه هم آمد و رفت. تا یک ساعت و نیم از شب گذشته حضور ولیعهد بودیم و صحبت می کردیم. بعد ولیعهد رفت حضور اعلیحضرت من هم آمدم منزل.

پنجشنبه ۵ شهر ربیع الاول ۱۳۳۳

امروز تماشای را در منزل بودم، به جایی نرفتم. اخبارات تازه این است که: در یکی از شهرهای ایتالیا زلزله آمده، چندین هزار نفر را تلف کرده است. دعاهای شب جمعه را خوانده استراحت کردم. شعاع السلطنه هم که چند روز است وارد رشت شده. همین امشب یافردا وارد طهران خواهد شد روزنامه رعد بدگوئی از او کرده و نوشته است.

جمعه ۶ شهر ربیع الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتیم به درِ خانه. جمعه بود خلوت بود. کسی نبود در عمارت ایض رفتیم پیش وزیر دربار. بعد اعتماد السلطنه هم آمد قدری صحبت کردیم. آمدیم توی باغ راه می رفتیم. اعلیحضرت هم آمدند. یک دور باغ هم عقب سر اعلیحضرت بی جهت راه رفتیم. بعد آمدم بیرون پیاده رفتیم منزل سعد الملک باز دیدی از او کردم. بعد در شگه آوردند سوار شده رفتیم امیریه حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم. حشمت الممالک منشی قنسول خانه روس آمد بعضی عرایض داشت عرض کرد و رفت. من هم سوار شده آمدم منزل. شعاع السلطنه هم امروز وارد طهران شد.

شنبه ۷ شهر ربیع الاول ۱۳۳۳

پیاده رفتم مسعودیه منزل مرحوم جلال الدوله پیش مستوفی الممالک. مستوفی الممالک دو سه روز است عریضه استعفا به خاکپای اعلیحضرت عرض کرده است ولی اعلیحضرت هم قبول نفرموده اند. وکلا هم آمده گفت وگوها کرده. ریاست وزرائی را دوباره قبولانند. گویا تغییری در سایر وزراء بدهد. در واقع کابینه دیگری درست خواهد کرد و در مجلس معرفی خواهند شد. مشغول ترتیب کابینه است. با مستوفی الممالک سوار شده رفتیم به در خانه. او رفت در اطاق هیئت وزراء من آمدم توی باغ. اعلیحضرت هم آمدند بیرون قدری راه رفته بعد رفتند در اطاق. والا حضرت ولیعهد هم آمدند توی باغ. رفتم شرفیاب شده مدتی دوبه دو در توی باغ از هر قبیل صحبت کردیم. بعد رفتم در عمارت ایض پیش وزیر دربار. محمد صادق خان امیر توپخانه، حاجب الدوله، مشکوة الدوله، اعتماد السلطنه بودند قدری صحبت کردیم. بعد آمدم دوباره توی باغ حضور والا حضرت ولیعهد. به قدر یک ساعت از هر قبیل صحبت کردیم. از بابت رفتن به تبریز و غیره. بعد اعلیحضرت، والا حضرت ولیعهد را احضار فرمودند. رفتند شرفیاب شدند. صاحب اختیار، مجد الملک و وزیر دربار هم شرفیاب بودند که اجزای درب خانه والا حضرت ولیعهد را معین می فرمودند. بعد آقای شعاع السلطنه آمدند. وزیر دربار رفتند حضور اعلیحضرت تشریف حاصل کردند. به قدر نیم ساعتی در حضور (بودند بعد) آمدند بیرون. شعاع السلطنه رفت تکیه دولت سر مقبره مرحوم مظفرالدین شاه. امروز روزنامه رعد مجدداً از شعاع السلطنه خیلی بد نوشته بود حتی مردم را ترغیب کرده بود به کشتنش که در سنه ۱۳۲۹ مجلس شورای ملی رأی داده است از برای کشتن شعاع السلطنه که هر کس او را بکشد بیست و پنج هزار تومان به او بدهند. مزخرفات نوشته بود. باری مجد الملک تلفن کرده بود من را خواسته بود رفتم منزلش مدتی صحبت کردیم. اصرار کرد که اعلیحضرت همایونی اصرار دارند که من در

رکاب والا حضرت ولیعهد عازم تبریز بشوم. خدمتی رجوع شده ولی هنوز معلوم نیست چه هست. نصیر حضور، منشی حضور، مجلل الملک گویا در رکاب ولیعهد خواهند بود

یکشنبه ۸ شهر ربیع الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم به در خانه توی باغ راه می رفتم. اعلیحضرت همایونی بیرون آمدند. مجد الملک هم بود. جمعیت زیادی بودند. اعلیحضرت تشریف آوردند اظهار مرحمت فرمودند. بعد فرمودند ولیعهد خیلی میل دارد که تو با او بروی کاری هم از برای شما من خودم معین کرده ام. یواشکی محرمانه فرمودند. صندوق خانه ولیعهد را به شما مرحمت فرمودیم چون امانت دارید. تشکر کردم. مدتی با من صحبت می کردند فرمایشات می فرمودند. برای این فرمودند محرمانه باشد که مردم طهران و روزنامه نویس ها اگر بخواهند ضدیت بکنند برای اجزای ولیعهد، اسمی از من نباشد که من داخل در آنها بشوم. عجالتاً سمتی نداشته باشم. اعلیحضرت قدری در باغ گردش فرموده تشریف بردند توی اطاق. اجزای حضرت ولیعهد را مجد الملک برد حضور اعلیحضرت معرفی کرد. خود مجد الملک پیشکار در خانه والا حضرت ولیعهد، ناظر معرزالدوله، کشیک چی باشی احتشام الدوله، امیر آخور و کالسکه چی باشی مجلل الملک، اعتماد حضرت آبدار باشی و قهوه چی باشی. غلامحسین خان پسر مرحوم میرشکار، میرشکار، اعلم الملک پسر لقمان، حکیم مخصوص، میرزا صالح خان ایشیک آقاسی باشی، عجالتاً معرفی شده اند. بعد رفتم عمارت ایض صرف نهار کردم. بعد از نهار آمدیم حضور والا حضرت ولیعهد به قدر دو ساعتی در حضورشان بوده صحبت می کردیم. یمین الدوله هم آمد شرفیاب شد او هم در این سفر خواهد بود. ناصر علی خان پسر ظهیرالدوله را آورده معرفی کرد، آجوان مخصوص والا حضرت شد. نصرت الله خان طالشی سردار امجد هم در رشت مرحوم شده است.

دوشنبه ۹ شهر ربیع الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل نظام السلطان، خودش نبود رفتم پیش افتخار السلطنه مدتی نشسته صحبت کردیم. بعد سوار شده رفتم فرمانفرما، نظام الدوله هم دیشب وارد شده. منزل فرمانفرما منزل کرده است. موقر الدوله و صدق الدوله برادرش بودند مدتی آنجا صحبت کرده صرف نهار کردم. بعد از نهار هم میرزا محسن آمد، قدری با فرمانفرما خلوت کرد. عصری آمدم به در خانه رفتم عمارت ابیض پیش وزیر دربار. مجد الدوله شهاب الدوله. مشکوة الدوله، احتسام الدوله و معین السلطان بودند. والا حضرت اقدس هم در اطاق سالن بزرگ بودند با مجد الملک و منتظر وزیر مختار انگلیس بودند. باری وزیر مختار انگلیس آمد مدتی پیش والا حضرت ولیعهد خلوت کرد. به قدر نیم ساعت هم با معین الوزراء^۱ پسر علاء السلطنه وزیر خارجه خلوت کرد بعد رفت. بعد سوار شده آمدم منزل. اعتبار نامه وزرائی که وکیل هستند از مجلس گذشته، که: مستوفی الممالک. محتشم السلطنه و ذکاء الملک باشند. ذکاء الملک که از وزارت عدلیه استعفا کرد و رفت وکالت را قبول کرد. خود مستوفی الممالک هم چندین بار استعفا کرد ولی نه اعلیحضرت و نه مجلس استعفای ایشان را قبول نکردند و رد کردند.

سه شنبه ۱۰ شهر ربیع الاول ۱۳۳۳

منصور السلطنه غلامحسین خان، پسر مرحوم مصطفی قلی، میرشکار و تفنگدار باشی حضرت ولیعهد شده. سوار شده آمدم به در خانه زیر عمارت ابیض. وزیر دربار، صمصام السلطنه، لقمان، پسر شاهزاده عزالدوله، معتضد السلطنه و جمعی بودند. اعلیحضرت بیرون تشریف آوردند، صمصام السلطنه و جمعی رفتند شرفیابی حاصل کردند. بعد آمدم اطاق زیر عمارت ابیض صرف نهار کردیم. مجد الملک،

اعتضاد السلطنه و جمعی بودند. بعد از نهار رفتم اطاق اعتماد السلطنه، آنجا هم احتساب الملک، مجد الملک، اعتماد السلطنه و معتضد السلطنه بودند صرف چائی و قلیان کرده، بعد دوباره رفتم عمارت ایض. وزیر دربار پدر سوخته بی همه چیز از خواب راحت برخاسته بودند. باری وزیر مختار روس آمد و در سالون عمارت ایض شرفیابی حاصل کرد. بعد آمدم منزل. اخبارات تازه این است که: دیروز عصر سهم الدوله رفته بوده است دوشان تپه گردش. مراجعت که می کرده است بر می خورد به چند قزاق، قزاق بی مقدمه بنامی کنند رو به سهم الدوله تفنگ انداختن و گلوله بارانش می کنند از آنجا که مشیت الهی نبوده است گلوله ها هیچ کدام به او و کالسکه چپی او نخورده است تا توی شهر هم سهم الدوله را تعاقب کرده بودند. خیلی تعجب است. باقی را انشاء الله بعد از تحقیق از خودش، خواهم نوشت.

چهارشنبه ۱۱ شهر ربیع الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل آقای شعاع السلطنه. ظهیر الاسلام، سردار امنع و اجلال الدوله بودند، بعد هم نظام الدوله آمد. بعد سوار شده رفتم به سفارت آلمان. امروز عید امپراطور آلمان است. سفارت عید می گیرند. عصر هم «شارژدافر» پذیرائی می کنند. جمعی بودند. سفیر عثمانی، مشیر الدوله، مؤتمن الملک، وزیر دربار، احتساب الملک، قوم الدوله، شارژدافر اطیش، صادق السلطنه و معین الدوله پسرش، بودند. بعد از آنجا آمدم منزل. سهم الدوله و سالار السلطان بودند. بعد پرسیدم از سهم الدوله تفصیل پریروز چه بود؟ معلوم شد رفته بوده است فرح آباد. در مراجعت دم در باغ دوشان تپه چند نفر قزاق و از قراری که می گفت جان محمدخان پسر سردار کل هم در جزء آنها بوده تفنگ می اندازند رو به درشکه سهم الدوله. خود سهم الدوله پیش درشکه چپی نشسته بوده و مهاری گرفته بوده است تفنناً. این بوده است به خودش گلوله نخورده بوده است. حال رفته نظمیہ متظلم است، مشغول استتطاق هستند.

پنجشنبه ۱۲ شهر ربیع الاول ۱۳۳۳

رفتم منزل مجدالملک. منشی حضور، منصورالسلطنه و نصیرحضور بودند قدری صحبت کرده بعد با مجدالملک سوار شده آمدیم به درِ خانه. رفتیم عمارت ایض، پیش وزیر دربار. بعد رفتم توی حیاط، اعلیحضرت هم بیرون تشریف آوردند قدری راه رفته بعد تشریف بردند توی آلاچیق والاحضرت اقدس ولیعهد هم امروز روز حرکتشان است به شهر نو باغ موثق الملک، نقل مکان می کنند تا اسباب و لوازم کارشان مرتب بشود و به سلامتی حرکت فرمایند. باری حضرت ولیعهد بیرون تشریف آوردند رفتیم حضور ایشان. خبر آوردند که وزیردربار حامل خلعت اعلیحضرت هستند. بعد والاحضرت ولیعهد با مجدالملک و سایر جزایشان تشریف آوردند استقبال خلعت، تا جلوی شمس العماره. وزیردربار جلو افتاده بود و عقبش عدل السلطنه صندوقدار و خلعت به دست میرزا حسن رخت دار بود. پالتوی تن پوش ماهوت، با یک جفت سردوشی الماس برلیان آورده بودند والاحضرت پوشیده رفتند توی آلاچیق شرفیاب حضور اعلیحضرت شده، اظهار مرحمت فرمودند. ولی اعلیحضرت و والاحضرت هر دو امروز خیلی کسل بود. به واسطه آنسی که این دو برادر در مدت عمر با هم داشته و دارند خیلی سخت می گذرد. اگر چه چند روز است که با هم وداع می کنند و گریه می کنند ولی امروز حالشان بی اندازه منقلب است. مجدالملک اوقاتش از دست وزراء تلخ شده برای این که پول به او نمی رسانند. باری عریضه استعفا نوشته به والاحضرت داد. هیئت وزراء هم دم در نارنجستان حاضر شده مشایعت کردند. از در شمس العماره والاحضرت بیرون آمدند، تماماً اجزای اعلیحضرت و والاحضرت ولیعهد جمع بودند. از شاهزاده گان هم اعتضادالسلطنه و نصرت السلطنه بودند. ولیعهد هم خلعت پوشیده آمدند. تا بیرون در میدان توی دالان، گارد مخصوص ژاندرام ایستاده بودند. توی میدان هم یک عده سوار قزاق، سوار نظمیه و ژاندارمری با دو دسته موزیک. امیر آخور

اعلیحضرت و والاحضرت، کشیکچی باشی اعلیحضرت والاحضرت، کالسکهچی باشی ها، احتسابالملک، ایشیک آقاسی باشی و...و...

تماماً عقب و جلو، هرکسی به فراخور حالش و مقام نوکریش سوار بوده. در خیابان هم زدن و مرد بسیاری از هر قبیل از برای تماشا ایستاده بودند. من هم پیاده تماشاکنان آمدم تا میدان توپخانه. از آنجا سوار شده آمدم منزل. حاجی امین الخاقان و آمیرزا آقاخان بودند. امروز هم مجلسی ترتیب داده بودیم از طلب کارهای ارباب شهریار، آمدند قرار برا ین شد که مدتی مدید به او مهلت داده شود. تا مغرب مشغول مذاکره بودیم. آنها رفتند من هم سوار شده رفتم شهرنو باغ موثقالملک پیش والاحضرت ولیعهد. موثقالملک و مجدالملک بودند قدری پیش آنها نشسته صحبت کردیم. بعد حضور والاحضرت تشریف حاصل کردم. نصرت السلطنه و احتسابالملک بودند مشغول صحبت شدیم سر ولیعهد را گرم می کردیم که غصه نخورد. تلفن هم درست کرده بودند گاهی با اعلیحضرت صحبت می کردند. باری چند دست تخته با احتسابالملک بازی کردم. بعد والاحضرت صرف شام فرمودند. ناظر جدید معزالدوله شامی خوب پخت کرده بود والا حضرت ولیعهد خیلی اصرار کردند که من هم در حضورشان صرف شام بکنم من هم بازی بازی با شام کردم. بعد از شام هم مدتی حضور والاحضرت بوده بعد با احتسابالملک سوار شده او را درب منزلش پیاده کرده خودم آمدم منزل.

جمعه ۱۳ شهر ربيع الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم منزل مجدالملک او را ملاقات کرده، از آنجا سوار شده رفتم به باغ موثقالملک حضور والاحضرت ولیعهد. خلوت بود شهابالدوله مشرف بود با نصرت السلطنه. بعد از رفتن شهابالدوله، یمینالدوله آمد. بعد رفتیم حضور

والاحضرت ولیعهد، تا ساعت هفت حضورشان بودیم و صحبت می کردیم. گاهی شطرنج بازی می کردیم. شام را هم آنجا صرف کردیم. اعلیحضرت هم پای تلفن فرمایشات فرمودند با والاحضرت. بعد با نصرت السلطنه و یمین الدوله. بعد من را احضار فرمودند پای تلفن، اظهار مرحمت و احوالپرسی و شوخی زیادی فرمودند بعد والاحضرت استراحت کردند ما هم سوار شده آمدیم منزل.

شنبه ۱۳ شهر ربيع الاول ۱۳۳۳

سوار شده رفتم به در خانه حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم. در آلاچیق تشریف داشتند. فرمایشات و اظهارات فرمودند. وزیر دربار یک بند شمشیر الماس که صد و پنجاه تومان قیمت داشت که تقدیم والاحضرت کرده بود. بعد آمدم منزل. یک پاکت دورسیاه که علامت عزا داشت از سفارت آلمان آورده بودند. نایب سفارت آلمان مرده، دعوت کرده بودند با لباس رسمی برویم تشییع جنازه بکنیم و نعش را ببرند اکبرآباد. اخباراتی که امروز شهرت دارد این است که: می گویند میانه دولت روس و عثمانی جنگ سختی شده است در آذربایجان نزدیک تبریز. مختلف می گویند آنچه روزنامه نویس ها می نویسند همچو شهرت دارد که جنگی کرده اند، عثمانی ها و روس ها را عقب نشانده اند. ولی آنچه اخبار غیر این است، می گویند: قنصل آمریکا تلگرافی کرده است به وزیر مختار روس که قشون روس اردوی عثمانی ها را متفرق نموده، شکست سختی به عثمانی ها داده اند و آن اشخاصی که با عثمانی ها همراهی کرده بودند متواری شده اند. شهر تبریز را هم روس ها متصرف شده اند. کار عثمانی ها بر هم خورده، گویا خود وزیر مختار هم همین مطلب را برای سپهدار پیغام کرده بوده است. بعضی ها می گویند کشت و کشتار زیاد شده است. بعد سوار شده رفتم به باغ موثق الملک، حضور والاحضرت ولیعهد. مجد الملک، مؤید السلطنه، موثق الملک و یمین الدوله



ماهی دو هزار و پانصد تومان حقوق از برای نظام الملک پیشکار مملکت
آذربایجان معین کرده اند، او می گوید حکماً بایست هفده هزار تومان نقد بدهند
تا حرکت بکنم.

بودند. ولیعهد هم با شهاب الدوله و معین الوزراه پسر علاءالسلطنه خلوت داشتند. بعد از رفتن آنها رفتیم حضورشان شرفیاب شدیم. امروز هم جمعی آمده بودند حضور حضرت ولیعهد. شعاعالسلطنه، ظل السلطنه و جمعی دیگر. باری تا ساعت هفت من و یمین الدوله و احتسابالملک در حضور والاحضرت مشرف بودیم شطرنج بازی و صحبت می کردیم شام را هم صرف کرده، بعد سوار درشگه یمین الدوله شده آمدیم رو به شهر. شبها دروازه را می بندند.

یکشنبه ۱۵ شهر ربیع الاول ۱۳۳۳

صبح رفتم منزل مجدالملک. بعضی پیغامات والاحضرت داده بودند که من به مجدالملک بگویم و او را روانه بکنم برود پیش نظامالملک. چون ماهی دو هزار و پانصد تومان حقوق از برای نظامالملک پیشکار مملکت آذربایجان معین کرده اند دوازده هزار تومان از بابت مواجش پیش می دهند. او می گوید حکماً بایست هفده هزار تومان نقد بدهند تا من تدارکات دیده حرکت بکنم. دولت هم که وضع بی پولیش معلوم است. من پیغام بردم که مجدالملک برود نظامالملک را ملاقات بکند و بگوید بیش از این مبلغ پول که به شما قرار شده است دولت بدهد، راه نمی افتد. اگر حرکت می کنی بکن و الا از برای پیشکار آذربایجان فکر دیگر بشود. مجدالملک را برداشته سوار کالسکه شده، باهم رفتیم تا در خانه نظامالملک. او رفت من آمدم منزل. کار من با نظامالملک جور غریبی شده است مبلغ یکهزار و پانصد تومان من از نظامالملک مدتی است طلب دارم. یعنی از دامادش که او را کشتند طلب داشتم به ضمانت نظامالملک. حالا مدت یک سال و نیم می شود که من از دستش در عدلیه عارض هستم. در این چند روزه نظامالملک محکوم شده است. مأمور سخت از طرف عدلیه درب خانه اش گذارده اند و مطالبه می کنند. من می خواهم از او در این موقع گذشت بکنم. ولی اگر بخواهم از این